

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

دعوی اصلی بر سر چیست؟

بر اصولی ساده و تثبیت شده از لحاظ علمی می توانیم به رژیم اسلامی، بعنوان یک سیستم، نگریسته و چند و چون آن را بررسی کنیم؛ و بررسی ما می تواند ما را به اصلاح طلبی یا انحلال طلبی بکشاند، بی آنکه راه عبور و مرور و رفت و آمد میان این دو «جناح» بسته باشد. چه بسا اصلاح طلبانی که، پس از تلاش های گسترده و امیدوارانه، از اصلاح سیستم مطلوب شان مأیوس شده و، به عبارت دیگر، از آن قطع امید می کنند و به جناح انحلال طلب می پیوندند و چه بسا انحلال طلبانی که با توجه به شرایط و امکانات از توفیق انحلال طلبی سر می خورند و به جناح اصلاح طلبان می پیوندند.

esmail@nooriala.com

پیشگفتار

سال ها است که من «آشنا / دوستی» گرامی دارم که بچه شیراز است و تحصیل کرده مدرسه روابط بین المللی تهران و استخدام شده بعنوان دیپلمات وزارت خارجه حکومت اسلامی و مأموریت یافته برای خدمت در ژنو و، در آنجا، آگاهی یافته بر شبکه تروریستی حکومت اسلامی، و عاقبت بریده از رژیم و آواره شده غربت. نمی دانم نخستین بار کی بود که برایم نامه نوشت و شرح حال و احوال اش را در کلام فرو ریخت. با شک و تردید بسیار پاسخ اش دادم و گهگاه نامه هائی بین ما رد و بدل شد. تا اینکه پنج سال پیش، وقتی در اوج قدرت نمائی جنبش سبز، شبکه سکولارهای سبز ایران بوجود آمد، او هم عضویت آن را پذیرفت و از آن پس تا امروز همیشه همدوش هم فعالیت کرده ایم. او از یکسو در نخستین کنگره سکولار دموکرات های ایران در شهر واشنگتن حضور داشت و، از سوی دیگر، متن ویدئوی انقلاب مشروطه را که برای آن کنگره تهیه شده بود نوشت، و هم اکنون بعنوان عضو دفتر سیاسی نهاد هماهنگی جنبش پذیرفته شده اما بعلت مشغله هائی که دارد هنوز نتوانسته در جلسات این دفتر شرکت کند.

عطف به این سابقه، شگفت زدگی من قابل فهم بود وقتی که دیدم در سایت گویانیوز و در زیر مقاله هفتده پیش ام که شرح سفرم به شهر تورنتوی کانادا بود(1) او تعریضی بر سخنانم پیرامون اصلاح طلبی نوشته است، به این شرح:

«نگاه آقای نوری علا به جریان موسوم به اصلاح طلبی دو ایراد اساسی دارد؛ نخست آنکه همه اجزای این جناح را بصورت یکپارچه نگاه می کند، [و] دوم اینکه همه اجزای خارج نشین سابقاً اصلاح طلب را پایوران حکومت اسلامی تصور می کنند. در داخل ایران مصطفی تاج زاده و محتشمی پور هر دو اصلاح طلب خوانده می شوند؛ آیا این دو را می توان با یک چوب راند؟ در خارج کشور آیا مجتبی واحدی (اصلاح طلب سابق) را می توان از پایوران رژیم محسوب کرد؟ درویش رنجبر».

دیدم ای دریغ که همراهی و، به خیال خودم، هم اندیشی من و درویش حاصلی اینگونه اندوه برانگیز داشته است. من خیال می کردم که لااقل درویش می داند که «نگاه من»، با همه ضعف ها

که می تواند داشته باشد، از این دو «ایراد اساسی» در مورد جریان «موسوم» به اصلاح طلبی میرا است، اما می بینم که چنین نیست و سوء برداشت می تواند میان دو هم اندیش و همراه چند ساله نیز بصورتی عمیق وجود داشته باشد. این نکته مرا بر آن داشته است که «نگاه» خود را، که لااقل خودم بر آن اشراف دارم، در این مورد برای او، یاران دیگرمان در نهاد هماهنگی جنبش سکولار دموکراسی ایران، و خوانندگان و شنوندگان عزیزی که با شکیبائی جمعه گردی هایم را تعقیب می کنند، بنویسم.

چند واقعیت علمی

در عالم مفروضات علوم اجتماعی (یا هر علم دقیق و نادقیق دیگر) عیوب هر سیستم را می توان به دو دسته تقسیم کرد: عیوب «قابل اصلاح»، بطوری که سیستم پا بر جا بماند؛ و عیوب «غیرقابل اصلاح» بطوری که ناچار شویم سیستم را با سیستم دیگری که آن عیوب را نداشته باشد تعویض کنیم.

پس، مفروضات اولیه هرگونه «اصلاح طلبی» آن است که پذیرفته باشیم:

الف: سیستم مورد بحث ما سیستمی مطلوب و شایسته حفظ و نگاهداری است

ب. سیستم مطلوب ما دارای «عیوب اساسی» نیست

پ: عیوب غیر اساسی سیستم مطلوب ما را می توان با اصلاح شان رفع کرده و سیستم را

نگاه داشت.

ث: رفع عیوب غیر اساسی سیستم باید بصورتی انجام شود که به سیستم صدمه وارد

نشده و هستی آن به خطر نیفتد.

ج: اصلاح طلبان می توانند بر سر چگونگی اصلاح رژیم مطلوب خود اختلاف نظر و روش پیدا

کنند؛ اما مادامی که سیستم را مطلوب و قابل اصلاح می دانند کلاً اصلاح طلب اند و در راستای نجات سیستم بصورتی هماهنگ می کوشند.

اما اگر تشخیص دادیم که سیستم مورد بحث ما دارای عیوبی اساسی و غیر قابل اصلاح

است و ادامه اش مشکلات عدیده ای را بوجود می آورد، دیگر نمی توانیم در ردیف اصلاح طلبان سیستم بایستیم و مطالبه مان آن می شود که سیستمی که دارای عیوب اساسی و خطرناک است باید اوراق شود و یک سیستم کارا که عیوب سیستم قبلی را ندارد جانشین آن شود.

حال با این اصول ساده و تثبیت شده علمی می توانیم به رژیم اسلامی، بعنوان یک سیستم

حکومتی، نگرسته و چند و چون آن را بررسی کنیم. در اینجا است که بررسی ما می تواند ما را به

اصلاح طلبی یا انحلال طلبی بکشاند، بی آنکه راه رفت و آمد میان، بقول درویش رنجبر، این دو،

«جناح» که یکی شان «موسوم» به اصلاح طلبی است و انحلال طلبی بسته باشد] و همین جا از

درویش می پرسم که چرا «موسوم به اصلاح طلبی»؟ مگر ماهیت شان با اسم شان متفاوت است؟].

چه بسا اصلاح طلبانی که، پس از تلاش های گسترده و امیدوارانه، از اصلاح سیستم مطلوب شان مأیوس شده و، به عبارت دیگر، از آن قطع امید می کنند و به جناح انحلال طلب می پیوندند و چه بسا انحلال طلبانی که، با توجه به شرایط و امکانات که اصلاح طلبان در اختیار دارند، از توفیق انحلال طلبی سر می خورند و به جناح اصلاح طلبان می پیوندند. اما کسانی که - دیر یا زود - به جناح انحلال طلبی می پیوندند روندی مشخص را طی کرده اند:

نخست از اصلاح رژیم ناامید شده و آن را اصلاح ناپذیر یافته اند، آنگاه پی برده اند که «کوشش های اصلاح طلبانه» سد راه اوراق کردن رژیم نامطلوب است و، لذا، مبارزه با رژیم با مبارزه علیه اصلاح طلبی دارای وحدت عملی ضروری است. بخصوص وقتی که می بینند «جناح موسوم به اصلاح طلب» نیز، متقابلاً، آنان را سد راه خود دانسته و بصورتی منظم و حساب شده در راستای تجزیه و نابودی آن عمل می کند.

و عاقبت، بطور منطقی و طبیعی، به جستجوی یک «سیستم آترناتیو» برخاسته، و آن را در قامت «رژیمی سکولار دموکرات» یافته اند که از یکسو مانع نفوذ مذاهب و ایدئولوژی های ضد تکثر است و، از سوی دیگر، قانون اساسی اش، از راه تعهد به اجرای مفاد اعلامیه جهانگستر حقوق بشر، به دموکراسی می رسد.

بر این اساس، اصلاح طلبی، علاوه بر مشخصاتی که در بالا ذکر شد، در واکنش نسبت به فعالیت های انحلال طلبان، دارای مشخصات ثانویه ای هم می شود:

1. اصلاح طلبان متوجه آن هستند که برای حفظ «اسلامیت سیستم» (که آن را مطلوب طبع خود می دانند) باید از اشاعه تفکر «سکولار» جلوگیری کنند،
2. در عین حال، در راستای تضعیف «جناح انحلال طلب»، لازم است بکوشند تا علاوه بر طرح مطالب نظری، بصورت عملی نیز این جناح را متشتت کنند،
3. و این موضع گیری نظری و عملی - که ناشی از دلیستگی به «اسلامیت سیستم» است - در عمل جناح اصلاح طلب را با جناح بنیادگرا در یک مسیر محافظه کارانه همداستان می سازد و آنها می کوشند تا، در عین مبارزه با تفکر سکولار، سیستم حکومت اسلامی را که به آن تعلق خاطر دارند حفظ کرده و دعوایشان را در زیر سقف همین سیستم انجام دهند و مواظب باشند که جناح انحلال طلب از این دعوای سود نبرد.

اصلاح طلبی، جبهه ای «همسان و متشتت»

با توجه به آنچه گفتم، ناچارم این سخن درویش را تصدیق کنم که من، بقول مارکس، در آخرین تحلیل، «همه اجزای جناح اصلاح طلبی را بصورتی یکپارچه نگاه می‌کنم». اما در آن یکپارچگی ملتفت تفاوت‌ها هم هستیم: اصلاح طلبی جناحی متشتت است آنگاه که بر سر چگونگی حفظ رژیم (بصورت اصلاح آن) مابین اصلاح طلبان و بنیادگرایان اختلاف نظر وجود دارد اما با بنیادگرایی همسو و یکپارچه است، در آنجا که به حفظ رژیم اسلامی می‌کوشد. حال این وظیفه درویش گرامی است که به ما نشان دهد چرا این گونه نگاه که من دارم دارای «ایرادی اساسی» است.

آیا درویش معتقد است که «جناح اصلاح طلب» هم در پی از کار انداختن و اوراق کردن سیستم و جانشین کردن آن با سیستم بهتری است؛ آن هم سیستمی که نمی‌تواند لااقل برای خود درویش که عضو نهادهای مربوط به جنبش سکولار دموکراسی است، جز «رژیم سکولار دموکراتی» باشد که نافی رژیم اسلامی است؟ و اگر درویش می‌داند که اصلاح طلبانی نیز هستند که موافق با برانداختن حکومت اسلامی اند آنگاه دیگر آنها را نمی‌تواند اصلاح طلب بخواند. و اگر چنین نیستند و می‌خواهند بهر صورت که شده رژیم را حفظ کنند، خودبخود، همگی، با همه اختلاف نظرهای مابینشان در مورد روش اصلاح رژیم، چه خواهند و چه نه، با بنیادگرایان در یک قایق نشسته اند!

پایوری اصلاح طلبان بریده برای حکومت اسلامی؟

اما بهیچ روی نمی‌توانم صحت این اتهام درویش را تصدیق کنم که می‌گوید: «[نوری علا] همه اجزای خارج نشین سابقاً اصلاح طلب را پایوران حکومت اسلامی تصور می‌کند». این تهمت نادوستانه است. من برای کسانی که «سابقاً» اصلاح طلب بوده‌اند، چه در ایران مانده باشند و چه به خارج آمده باشند، احترام بسیار قائلم. آنان نشان داده‌اند که ایجابات وجدانی خود را بر تمایلات مذهبی - عقیدتی شان برتری داده‌اند و دیگر حاضر نیستند، برای حفظ اسلامیت رژیم، به ادامه بدبختی و فلاکت کشور و ملت شان رأی دهند. حتی آنها که از اصلاح طلبی نومید شده‌اند اما هنوز به استقرار «رژیم سکولار دموکرات» رأی نداده باشند نیز، اگرچه از نظر من در وادی حیرت سرگردانند، اما بخاطر شرفی که از خود نشان می‌دهند قابل احترام اند.

من حتی کسانی را «پایور حکومت اسلامی» نمی‌بینم که در ابتدا در کنار و در خدمت رژیم بوده‌اند و به سودای این که این رژیم می‌تواند، همچون یک حکومت مردمی برای ایران و مردم ایران و سرنوشت آن‌ها دل بسوزاند، تلاش کرده‌اند، اما وقتی دریافته‌اند که این سیستم حکومتی ضد مردمی و ضد آزادی و ضد ایرانی است، از آن بریده‌اند و به صف مبارزان با این حکومت پیوسته‌اند.

نمونه این آدمیان خود درویش است که آوارگی و غربت را بر زرق و برق حضور در هیئت های دیپلماتیک حکومت اسلامی ترجیح داده است.

من اساساً ابائی از این بیان نیز ندارم که بگویم آرزو دارم در داخل جنبش سکولار دموکراسی ایران جناحی از مسلمانان سکولار نیز فعال شود. من بین مسلمانی و خواستار دموکراسی سکولار بودن تنافر و تضادی نمی بینم و این مقوله را از اسلامیسم سیاسی جدا می کنم. به گمان من، هر مسلمان عاقل و دلسوزی که سودای حفظ محترمانه مذهب خود را داشته باشد باید در استقرار رژیم سکولار دموکرات بکوشد چرا که، بقول آقای عبدالکریم سروش، مشکل مسلمانان با «سکولاریسم فلسفی است و نه با سکولاریسم سیاسی» (2).

سکولاریسم سیاسی در پی بقدرت رساندن رژیم است که اگرچه مذهبی نیست اما بین مذاهب مختلف و نیز بی مذهبی تفاوت نمی گذارد و تبعیض برقرار نمی کند و، در عین حال، همچون داوری دلسوز از تراحم مابین صاحبان نحله های مختلف فکری جلوگیری می کند؛ حال آنکه «سکولاریسم فلسفی» به جد منکر عالم غیب و خدا و پیامبری است و، در نتیجه، چون بقدرت برسد معتقدان به ادیان مختلف با آن مشکل پیدا می کنند. یعنی، این تفکر نیز، همچون تفکر مذهبی، نباید در رژیم سکولار دموکرات دست بالا را پیدا کند و الا نتیجه ای جز بازتولید استبداد (ی این بار سکولار) نخواهد داشت.

دوست گرامی من همچنین باید ثابت کند که من در جانی آقای، در کلام ایشان، «مجتبی واحدی (اصلاح طلب سابق) را از پایوران رژیم محسوب کرده ام.» اتفاقاً، تا اینجای راه و بصورتی دم افرون، مردان و زنانی همچون مجتبی واحدی و فریبا داوودی مهاجر و علی افشاری و تعدادی دیگر (که همگی عضو جناح اصلاح طلب بوده اند) اکنون جناحی از «مسلمانان سکولار» را نمایندگی می کنند و، خودبخود، عضوی از جنبش سراسری سکولار دموکراسی ایران محسوب می شوند. البته انکار نمی کنم که من نیز، مثل هر ایران دوستی که 37 سال تمام بالا و پایین رفتن برخی از «سکولار شده ها» را دیده، همواره نگران و مراقبم؛ چرا که می بینم افرادی از «اصلاح طلبان سابق»، دانسته یا نادانسته، حسابگرانه یا خیرخواهانه، در مورد دموکراسی، سکولار دموکراسی، حقوق بشر و مفاهیم امروزی دیگری از این قبیل به مردم آدرس عوضی می دهند. در این مورد دوست دارم خوانندگانم را به فراز درهمی از مقاله اخیر اکبر گنجی رجوع دهم، آنجا که می گوید:

«اختراع اسلام دموکراتیک، اسلام سازگار با حقوق بشر، اسلام کثرت گرایانه، اسلام روادارانه، و اسلامی که همه انسان ها را شهروندان آزاد و برابر به شمار می آورد، ممکن و مطلوب و ضروری است. کشورهای مسلمان و مردم مسلمان به "اسلام دموکراتیک" نیاز دارند تا به آنان کمک

کند که از شر رژیم های استبدادی و نابرابری اجتماعی خلاص شوند و آزادانه در پناه "رژیم دموکراتیک سکولار"، فارغ از تحمیل های دولت و حکومت، زیستی مومنانه داشته باشند».

در واقع، من هم به سهم خود، و صرف نظر از اینکه هر اختراعی مخترعی لازم دارد و متأسفانه برای سیاست زدائی از اسلام هنوز مخترعی صاحب نفوذ یافت نشده، خوشحالم که ایشان بالاخره دریافته که «رژیم دموکراتیک سکولار» می تواند پناهی برای مردم مسلمان هم باشد. و با همین خوشحالی به آنها که با حمله های گنجی به سکولاریسم آشنا هستند، توجه می دهم که او در این مقاله و اینک صراحتاً اعتراف می کند که:

1. اسلام را باید از قلمرو سیاست و حکومت بیرون کشید
2. باید در پی «اختراع اسلام»ی بود که دموکراتیک، سازگار با حقوق بشر، کثرت گرایانه، روادارانه بود که «همهء انسان ها را شهروندان آزاد و برابر به شمار می آورد».
3. و اگرچه این امر را «ممکن و مطلوب و ضروری» می داند اما این هر سه صفت را در بیرون از قلمروی اصلاح طلبی خواستار حفظ رژیم اسلامی قرار می دهد.
4. و، مهمتر از همه، به «رژیم جانشین» نیز می اندیشد و می خواهد که اسلام اختراعی اش «در پناه رژیمی دموکراتیک سکولار، و فارغ از تحمیل های دولت و حکومت» سر کند. من البته معنای «اسلام دموکراتیک» گنجی را - که از ادعاهای خانم شیرین عبادی هم چندان دور نیست - درک نمی کنم و دوست دارم خیال کنم که منظور گنجی «اسلام تابع دموکراسی» است چرا که، نه تنها اسلام، بلکه هیچ مذهب و ایدئولوژی دیگری را نمی توان یافت که در درون خود «دموکراتیک» باشد، هرچند که ممکن است قابلیت آن را پیدا کند که در جوامع دموکراتیک به «شهروندی» تسلیم در برابر قوانین سکولار» تن در دهد. در عین حال، نمی توان از این نکته نیز غافل بود که بسیاری از «مسلمانان سیاسی شده» مدل ترکیهء اردوغانی را مدلی از «اسلام دموکراتیک» می دانند. امیدوارم گنجی در این موضع گیری جدیدش عاقل تر از این باشد که بخواهد «اسلام سیاسی» را از در براند اما از پنجره بصورت «اسلام دموکراتیک» به درون بخواند!

قایقی که غرق شدنی است!

اما هنوز یک نکته باقی است. درویش می پرسد: «در داخل ایران مصطفی تاج زاده و محتشمی پور هر دو اصلاح طلب خوانده می شوند؛ آیا این دو را می توان با یک چوب راند؟» راست اش اینکه من اختلاف این دو تن را در «روش اصلاح رژیم» می بینم و نه در راستای «حفظ رژیم». بر من هنوز آشکار نشده است که مصطفی تاج زاده تاکنونی قدمی در راستای انحلال

رژیم برداشته باشد، هرچند که از بنیادگرایان نشسته در قدرت و اصلاح طلبان شیادی چون محتشمی پور متنفر باشد.

متأسفانه اصلاح طلبان، چه در داخل و چه در خارج کشور، در تیره های مختلف خود، و همراه با بنیادگرایان اسلامی، در یک قایق نشسته اند و ما چاره ای نداریم جز اینکه آرزو کنیم این قایق بزودی در دریای اعتراضات ملت بجان آمده سرنگون و غرق شود؛ شاید آنها که «شنا» بلدند بتوانند خود را به ساحل نجات برسانند و الا، بقول خودشان، «کل من علیها فان!»

11 اردیبهشت 1394 - اول ماه مه 2015

-
1. <http://news.gooya.com/politics/archives/2015/04/196152.php>
 2. <http://www.newsecularism.com/2010/04/02.Friday/040110.Esmail-Nooriala-Political-Secularism.htm>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علارا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علارا در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>

صفحه نوری علارا در فیس بوک:

<https://www.facebook.com/esmail.nooriala.5>